



درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۶۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل دوم از فصولی که زیر مجموعه نظر سوم است، درباره ارث کسانی است که ذکورت و انوثة آنها مشخص نیست که از آنها به عنوان خنثی یاد می‌کنند و خنثی اگر با این اماراتی که ذکر شده است تشخیص داده بشود خنثای مشکل نیست، عمده آن وقتی است که نتوان با این امارات تشخیص داد و این اختصاصی به مسئله ارث ندارد، برای اینکه در ابواب فقه از طهارت تا پایان کتاب دیات، همیشه مسئله ذکورت و انوثة و خنثی مطرح است و اگر در ارث، این مسائل خوب حل بشود در تمام ابواب فقه، مسئله خنثای مشکل حل خواهد شد.

آن روایت محمد بن قیس و امثال ذلک، از نظر سند معتبر هست منتها برخی‌ها خواستند بگویند این مطابق با اجماع است یا مطابق با اجماع نیست که از این راه خواستند رد کنند. مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید شما که ادعای اجماع می‌کنید کجا از علمای مشرق عالم و مغرب عالم باخبر هستید؟ این را در جاهای دیگر نمی‌گویند با اینکه ادعای اجماع کردن، آن هم نیاز به این است که انسان از علمای همه بلاد و مناطق باخبر باشد ولی جایی که مورد قبول آنها نیست و می‌گویند در حد شهرت بیشتر نیست آنجا چنین فرمایشی دارند.

مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) در جلد ۳۹ صفحه ۲۸۲ آنجا می‌فرماید: «و الذی یقضى منه العجب حال المتأخر، هنا ذکر اختلاف الأصحاب» که «ذکر» اختلاف اصحاب را «و أنه کان یفتی بالقرعة برهة من الزمان مع جماعة من معاصريه ثم ادعی الإجماع علی عد الأضلاع» بعضی از فقهاء در برهه‌ای از زمان، فتوای شریفشان این بود که با قرعه باید مشکل حل بشود، بعد از آن منصرف شدند فرمودند عمده شماره دنده‌های بدن است اگر دنده‌های طرف راست بیش از دنده‌های طرف چپ بود این مذکر است

و اگر مساوی بود مؤنث است، بعد گفتند: «أنه كان يفتي بالقرعة برهة من الزمان مع جماعة من معاصريه ثم ادعى الإجماع على عد الأضلاع».

آن وقت ایشان می‌فرماید چند نفر از آقایان قائل به شمارش اضلاع شدند؟ این چطور اجماع شد؟ «فكيف يصير قول اثنين أو ثلاثة إجماعا، فإن قيل: المخالف مشهور باسمه و نسبه» اگر کسی مخالف باشد با اسمش با شهرتش با مقامش مشخص می‌شود که فلان شخص مخالف با مضمون عدّ اضلاع است و چون مخالف است معلوم السبب است و چون معلوم السبب است ضرری ندارد. ما نمی‌گوییم که همه می‌گویند، عده‌ای مخالف هستند ولی مخالفت اینها ضرری ندارد برای اینکه اینها معلوم النسب هستند «فإن قيل: المخالف مشهور باسمه و نسبه فلا يقدح في الإجماع».

بعد ایشان می‌فرمایند: «قلنا: لا نسلم، من أين عرف أنه لا مخالف غيرهم؟ أو من أين أن باقي الإمامية شرقا و غربا» شرق و عالم را مگر شما دیدید؟! خب سایر موارد که شما ادعا می‌کنید مگر شرق و غرب عالم را می‌بینید؟! «لا نسلم، من أين عرف أنه لا مخالف غيرهم؟ أو من أين أن باقي الإمامية شرقا و غربا يوافقون معك و لعله سمع ذلك من لسانه و إلا فالمحكي من سرائره خلافه» این معلوم می‌شود که ابن ادریس این فرمایش را گفته است.

بنابراین سایر موارد این حرف را نمی‌زنند اما اینجا که رسیده می‌گویند که آن مخالفین ما معلوم النسب هستند مخالفت آنها ضرر ندارد.

پرسش: این یک مبنای خاص برای اجماع است، دارد جوابش را می‌دهد!

پاسخ: اجماع مبنایش هم همین است، می‌گوید چرا جاهای دیگر این را نمی‌گویید! اصلاً اجماع معنایش اتفاق اصحاب است، حالا بر فرض چند نفر مخالف باشند که معلوم النسب‌اند می‌گوید ضرر ندارد خب عیب ندارد اما شما دو سه نفر را دیدید بعد ادعای اجماع کردید از آن طرف گفتید مخالفین ما معلوم النسب هستند بسیار خوب! اما موافقین شما چند نفر هستند؟ موافقین شما هم که دو سه نفر بیشتر نیستند! غرض این است که این گونه از دقت‌کاری‌ها همه جا نیست.

همه این اموری که ذکر کردند اینها طریقت دارد هیچ کدام موضوعیت ندارد که الا و لابد این دخیل باشد بذاته، نه! راه است ممکن است اشتباه بکند.

بنابراین آنچه در این امور ذکر شده است طریقت دارد و هر کدام از اینها ثابت بشود اعتبار عقلایی دارد.

پرسش: خنثایی که بعداً حالت خنثی بودن برایشان حاصل می شود نه اینکه بالذات این گونه باشند!

پاسخ: فرق نمی کند از همان به بعد اگر ارثی به او برسد همین طور است، اگر قبل بود که این طور است اگر بعد در اثر حوادث خنثی بشود این طور است از تاریخ حدوث خنثائیت به بعد احکام خنثی را دارد.

مسئله اقرار که اگر کسی اقرار بکند، یک وقت است که اقرار فقط یک زبان دارد مثل اینکه کسی اقرار می کند که من به این شخص بدهکار هستم همین. یک وقتی اقرار دو زبان دارد یعنی اقرار می کند که قبلاً منکر شرکت بود حالا ادعای شرکت دارد، این ادعای شرکت تقریباً به دو قسم تحلیل می شود: یعنی از آن جهت که من سهم او را باید بدهکار باشم «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»^۱ لازمه اش هم این است که او هم سهم مرا بپردازد. اقرار نسبت به خود این شخص ثابت می کند بقیه را ثابت نمی کند؛ نسبت به او ادعاست، برای ادعا باید که شاهد اقامه کند.

گاهی نسبت به دو حادثه است، گاهی نسبت به یک شخص است مثل همین خنثی، اگر او اقرار کرد که برای من ثابت شده است طبق این شواهدی که گفتند مثلاً مذکر است یا مؤنث، اگر او اقرار کرد آیا ثابت می شود یا نه؟ آنچه به زیان اوست بله ثابت می شود اما آنچه در ارث به سود اوست را باید ثابت کند. در مسئله طهارت و نجاست و امثال ذلک سود و زیانی ندارد اما در مسئله ارث سود و زیانی دارد؛ اگر یک وقت اقرار کرد که مذکر است سهم بیشتری می خواهد ببرد، اگر اقرار کرد که مؤنث است نافذ است اما اقرار کرد که من مذکر هستم می خواهد سهم بیشتری ببرد.

گاهی تخیل حال پیش می آید اول به وسیله یکی از این اماراتی که گذاشته شده روشن می شود که مذکر است یا مؤنث، بعد نسیان پیدا می شود این اماره از دست می رود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۳، ص ۱۸۴.

پرسش: ... در همه جا این نیست که مذکر اکثر ببرد

پاسخ: گاهی که مساوی است حکم همان را دارد فرقی نمی‌کند.

پرسش: اگر اقرار بکند که مذکر است ...

پاسخ: منظور این است که کمتر از مؤنث نمی‌برد. در بعضی از موارد است که بله مذکر و مؤنث یکسان می‌برند. آن جایی که داعیه بیشتری و بهره بیشتری دارد بله، آنجا ثابت نمی‌شود. حالا اگر یک وقت در طلیعه امر به وسیله یکی از این امارات ثابت شده است که او مذکر یا مؤنث است بعد یادشان رفته است، چون یادشان رفته از آن به بعد دوباره می‌شود قرعه زد. یک بار اگر قرعه زدند بعد یادشان رفته، دوباره می‌شود قرعه زد، یک بار به وسیله امارات ثابت کردند بعد یادشان رفته دوباره می‌شود قرعه زد، قرعه قابل تکرار هست قرعه چون «لکل امر مشکل»^۲ مصادیق فراوانی دارد ولو در خصوص این مورد. اگر اول به وسیله یکی از این امارات ثابت شده است که مذکر یا مؤنث است، بعد یادشان رفته که بالاخره چه بود، می‌شود قرعه زد، یا نه، اول قرعه زدند بعد مدتی یادشان رفته که حکم چه بود دوباره می‌شود قرعه زد.

این قرعه «لکل امر مشکل» این طور نیست که نظیر نکاح باشد که وقتی نکاح شد نکاح روی نکاح معنا ندارد.

پرسش: ولی قرعه در جایی است که اول قرعه زده بشود بعد اگر اماره‌ای حاصل بشود نافذ نیست.

پاسخ: نه، برای اینکه قرعه برای «لکل امر مشکل» است آن حاکم است چرا؟ برای اینکه اصلاً در لسان دلیل قرعه آمده است که هر جا دلیل ندارید! «القرعة لكل» امری که دلیل ندارید، اگر دلیل پیدا شد حاکم بر آن است، مثل اصل «حقی تعلم» اصول همین طور است همه اصول عملیه این طور است این مغیاست به اینکه «الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ - أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ»^۳ یا «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ» این «حقی تعلم» که در دلیل اصل آمده است یا آن دلیل مسعدة بن صدقه آمده همه آنها مغیاست به اینکه مادامی که دلیل ندارید، وقتی دلیل آمده اصلاً جا برای قرعه نیست.

۲. هدایة الامة، ج ۸، ص ۳۴۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۸۹.

پرسش: چرا در اصول عملیه فقط به همین چهار تا براءت و استصحاب و احتیاط و تخییر می‌گویند، قرعه را هم در کنار همین‌ها بیاورند!

پاسخ: قرعه را احتمال اماره دادند، اینها در جریان قرعه احتمال اماره دادند به دلیل اینکه در خود روایات اشاره شده به اینکه اگر واقعی نباشد که واقعیت را فقط خدا می‌شناسد چگونه می‌شود با قرعه مسئله را حل کرد؟ چون در لسان دلیل قرعه بوی اماره بودن هست این را جزء قواعد فقهیه ذکر می‌کنند یا قواعد اصولیه ذکر می‌کنند نه جزء اصول عملیه. اصول عملیه هیچ حرفی ندارد لذا مسئله اجزاء و امثال اجزاء مطرح نیست مادامی که سرگردان هستی این کار را بکن همین! اما قرعه با واقع نظر دارد و چون به واقع نظر دارد شبهه اماره بودن در آن هست، حاکم بر اصل است لذا وقتی که قرعه آمده مقدم بر اصل است.

لسان ادله اصول عملیه هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه هیچ کاری به واقع ندارد می‌گوید حالا که سرگردانی نمی‌دانی که این پاک است یا نه، روی آن غاز بخوان، همین! نمی‌گوید این پاک است بعد اگر معلوم شد که آلوده است دست را می‌شوید «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ»^۴ اما امارات از واقع دارد حکایت می‌کند، گاهی مصیب است گاهی مخطیئ. اصل عملیه یعنی اصل عملیه، به هیچ وجه به نحو سالبه کلیه، به هیچ وجه نظر به واقع ندارد، برای رفع حیرت مکلف «عند العمل» است حالا که سرگردانی این‌طور عمل کن، همین! اگر عبره‌ی واقع بود، اماره واقع بود شبیه قرعه و امثال ذلک بود و گاهی مقدم بود و گاهی مؤخر و امثال ذلک، لذا اصول عملیه حسابشان جداست، امارات حسابشان جداست.

غرض این است که اگر یک وقت به وسیله یکی از این اصول عملیه مسئله عمل شد، بعد یادشان رفته، دوباره قرعه می‌زنند، لذا مسئله قرعه چون «لکل امر مشکل» این نظیر نکاح نیست که حالا یک بار عقد کردند جا برای عقد مستأنف نباشد نه، مکرر می‌شود دو بار سه بار این کار را کردند یادشان رفته است، حوادثی پیش آمده یادشان رفته است، مشکل جدیدی پیش آمد یادشان رفته است!

پرسش: اگر یادشان نرود که قابل تکرار نیست!

۴. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۸۳.

پاسخ: نه، مادامی که وضع قبلی باقی است این حجت قبلی باقی است. لذا مسئله قرعه را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد بیست و ششم، باب چهار مطرح کردند که دیروز روایت اولش خوانده شد، این روایت اول را که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد مرحوم شیخ طوسی با سند خاص خودش نقل کردند. مرحوم کلینی روایت دیگری را از سهل بن زیاد، سهل بن زیاد مشکل دارد ولی با شواهدی که قبل و بعد او در این روایات هست مورد اغماض است «وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ» این یک طریق «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى» بنابراین این بود سهل بن زیاد مشکلی ایجاد نکرده است چون دو طریق است، یعنی عده‌ای از اصحاب ما «عن سهل بن زیاد» آنجا که بزرگان می‌گویند محذوری ندارد می‌گویند «الأمر في السهل سهل» اما حالا بر فرض سهل نباشد، دشوار باشد، این با دو طریق است «وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ»، یک «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى» سند دیگر که معتبر است، دو «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ مَوْلُودٍ لَيْسَ لَهُ مَا لِلرَّجَالِ وَلَا لَهُ مَا لِلنِّسَاءِ» این معلوم نیست که مذکر است یا مؤنث! «قَالَ يَقْرَعُ عَلَيْهِ الْإِمَامُ» حالا این حتماً نظیر نماز جمعه در عصر غیبت است که بالاصالة مال امام است، لذا پنج قول در مسئله نماز جمعه است: قول به وجوب، قول به حرمت، قول به تخییر، قول به تفضیل، قول به احتیاط، این اقوال پنج‌گانه‌ای که در عصر غیبت راجع به نماز جمعه است برای اینکه احتمال این است که این جزء وظایف امام باشد نظیر نماز عیدین، این نماز عیدین که در عصر غیبت مستحب است در عصر حضور واجب است چون سیمت و منصب او این است.

این اقوال پنج‌گانه‌ای که در آن هست برای این است که سیمت مال امام است یا محتمل است از این روایات هم برمی‌آید که سیمت قرعه زدن هم مال امام است، اگر منظور از این امام، امام معصوم است اما اگر امام یعنی مسئله مسئول جامعه و اینها باشد یا امام جماعت باشد محذوری ندارد «یقرع علیه الإمام» نسخه «أَوِ الْمُقْرِعُ» کسی که قرعه می‌زند، بنابراین خیلی تعین ندارد که قرعه را امام بزند «يُكْتَبُ عَلَى سَهْمِ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى سَهْمِ أُمَّةِ اللَّهِ» این در یک برگه نوشته بشود «عبد الله» یعنی مذکر «أمة الله» یعنی مؤنث. حالا این قرعه را می‌زنند اگر «عبد الله» آمد معلوم می‌شود این مذکر است اگر «أمة الله» آمد معلوم می‌شود که مؤنث است «يُكْتَبُ عَلَى سَهْمِ عَبْدِ اللَّهِ» یک «وَعَلَى سَهْمِ أُمَّةِ اللَّهِ» دو، یا امام بکتاب بر این عبد الله و بر آن أمة الله «ثُمَّ يَقُولُ الْإِمَامُ» آن کسی که قرعه

می‌زند «ثم يقول الامام» که قرعه می‌زند یا مقرر که قرعه می‌زند «أَوِ الْمُفْرَعُ اللَّهُمَّ أَتَى اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَتَى عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَتَى تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بَيْنَ لَنَا أَمْرَ هَذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُورَثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي الْكِتَابِ» اینها را بگوید، اینها بوی اماره بودن دارد «ثُمَّ تُطْرَحُ السَّهَامُ فِي سِهَامٍ مُبَهَمَةٍ» در چند تا برگ که مبهم باشد، معلوم نباشد که کیست! «ثُمَّ تُجَالُ السَّهَامُ» دور می‌زنند این سهم‌ها را که مشخص نشود، همین‌طور می‌گردانند، جولان می‌دهند این سهام را «عَلَيَّ مَا خَرَجَ وَرُثَ عَلَيْهِ»^۵ هر کدام اگر مذكر خارج شد که سهم مذكر را به او می‌دهند، اگر مؤنث خارج شد که سهم مؤنث را به او می‌دهند.

این روایتی که مرحوم کلینی نقل کرده است چون چیز جامع و جازمی بود بسیاری از مشایخ این را نقل کردند، آن مشایخی که نقل کردند یکی مرحوم صدوق است «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ» نقل کرد و همین را هم برقی در محاسن نقل کرد و همین را هم برقی به اسنادش از حسن بن محبوب نقل کرد و همین را مرحوم شیخ طوسی به اسنادش از حسین بن سعید نقل کرد با دو سند مرحوم شیخ طوسی نقل کرد «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ» هم مرحوم صدوق با چند طریق، هم مرحوم شیخ طوسی با چند طریق، لذا از نظر طریق و سند مشکلی ندارد و ظاهرش این است که این اماره است، برای اینکه اینها دارند می‌گویند که آن واقع پیش الله است، آن واقع به وسیله این دارد کشف می‌شود. این است که چون موهم اماره بودن است در ردیف اصول عملیه قرار نمی‌گیرد جزء قاعده فقهی هم هست.

مرحوم کلینی گذشته از آن سندی که قبلاً اشاره شد «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ» و همچنین گروهی دیگر «وَالْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» که این ارسالش عیب ندارد «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ بِذَكَرٍ وَلَا أُنْثَى» ظاهراً علامت ذکورت یا انوثتی در او نیست «لَيْسَ لَهُ إِلَّا دُبُرٌ» که از همان راه مثلاً قضای حاجت می‌کند «كَيْفَ يُورَثُ» توریث بکنند، مورثان او چگونه به او ارث برسانند؟ «قَالَ» حضرت امام صادق (سلام الله علیه) طبق این نقل فرمود: «يَجْلِسُ الْإِمَامُ وَ يَجْلِسُ عِنْدَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» آن وقت «فَيَدْعُو» امام (سلام الله علیه) «اللَّهُ» را «وَتُجَالُ السَّهَامُ عَلَيْهِ عَلَيَّ أَيْ مِيرَاثٍ»

روی این مشکوک، روی هر میراثی که محتمل است جَوَلان پیدا می‌کند آن قرعه، آن وقت «يُورَثُ عَلَي مِيرَاثِ الذَّكَرِ أَوْ مِيرَاثِ الْأُنْثَى فَأَيُّ ذَلِكَ خَرَجَ عَلَيْهِ وَرَثَتُهُ» اگر به نام پسر آمد که میراث پسر را می‌دهند و اگر به نام دختر آمد که میراث دختر را می‌دهد.

«ثُمَّ قَالَ وَ أَى قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنْ قَضِيَّةٍ تُجَالُ عَلَيْهَا السَّهَامُ» از این به واقع نزدیک‌تر چیست؟ قضیه یعنی حکم! کدام حکم از این حکم به واقع نزدیک‌تر است؟ «وَ أَى قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنْ قَضِيَّةٍ تُجَالُ» جَوَلان پیدا بکند «عَلَيْهَا السَّهَامُ» برای اینکه خود ذات اقدس الهی هم این مسئله را اشاره کرده در جریان حضرت یونس «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾» معلوم نبود که چه کسی جزء مدحضین باشد به دریا بیندازند قرعه به نام مبارک وجود مبارک یونس افتاد «وَقَالَ مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَلَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ» برای اینکه واقعی دارد بالاخره، حالا یا واقعش معلوم است یا واقعش مجهول، چون واقعش برای این شخص مجهول است به صورت اماره درآمده، بالاخره واقعاً این فرش یا پاک است یا نجس است. درست است که اصل، زبان ندارد، اصل می‌گوید هیچ — یعنی به نحو سالبه کلیه — من هیچ کاری با واقع ندارم، انسان که نمی‌داند، برای رفع حیرت این کار را بکند!

یک وقت است که این دلیل زبان دارد می‌گوید واقع این است وگرنه شیء بی‌واقع نخواهد بود، برای اینکه واقعاً این فرش یا پاک است یا نجس است. فرق اصل و اماره این نیست که آن واقع دارد و این واقع ندارد هر دو واقع دارد، بالاخره واقع مشخص است، منتها یکی ناظر به واقع است یکی ناظر به واقع نیست. بالاخره این فرش یا واقعاً پاک است یا نجس است. اصل کاری به اینکه بگوید این واقع است یا نه، اما وقتی که شاهد عادل می‌آید یعنی واقعاً پاک است، بنا بر اینکه استصحاب اصل محرز باشد و اینها، می‌گوید قبلاً پاک بود الآن هم پاک است، یک وقتی ذو الید که می‌گوید پاک است می‌گوید پاک است، گزارش ذو الید حجت است این اماره است برای واقع، وگرنه جایی که واقع نداشته باشد به هیچ وجه نیست اصلاً. حتی در مسئله‌ای که می‌خواهند هیئت امنا معین کنند که به حسب ظاهر ندارد «ما هو الواقع» چه کسی مدیریت دارد، این واقعیتی دارد بنابراین جایی که واقع نداشته باشد نیست.

پرسش: حوادث واقع ساز هستند یا اینکه کشف از واقع دارند؟

پاسخ: حوادث خودشان واقعی دارند.

پرسش: دو تا مفهوم است یک موقع حوادث واقع را تشکیل می‌دهند.

پاسخ: نه، حوادث واقع دارد

پرسش: حوادث کشف از واقع...

پاسخ: هر واقعی سرچایش محفوظ است

پرسش: ... هیئت امنای واقعی اصلاً ندارد.

پاسخ: نه سیمتی برای او مشخص نشده، یک وقت است که متولی معین کرده ولی ما نمی‌دانیم کیست، این واقع مشخص است، یک وقتی متولی معین نکرده است بله، این به حسب ما معلوم نیست اما واقعاً چه کسی اصل است و چه کسی مدیریت بهتری دارد، واقعی دارد؛ منتها ما نمی‌دانیم، چیزی بی‌واقع نیست، این لسان لسانی است که قرعه یک امر اماره‌ای است جزء اصول نیست «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَكِنْ لَا يُبْلَغُهُ عَقُولُ الرِّجَالِ»^۷.

این روایتی که مرحوم کلینی نقل کرد مرحوم شیخ طوسی هم به اسناد خاص خودش نقل کرد.

روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی از «عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ» نقل کرد این است که «قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ وَأَنَا عِنْدَهُ»

پرسش: «لَا تَبْلَغُهُ عَقُولُ الرِّجَالِ» یعنی ما باید بگوییم یا نه نوعاً متوجه نمی‌شوید؟

پاسخ: اسراری هست که عقول خیلی‌ها نمی‌فهمند. خیلی از چیزهاست که کشف نمی‌شود کرد.

روایت چهارم این باب که عبد الله بن مسكان می‌گوید من در محضر امام صادق (سلام الله علیه) بودم و از آن حضرت سؤال شد «عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ بِذَكَرٍ وَلَا بِأُنْثَى» نه مذکر است و نه مؤنث، فقط یک مجرا دارد و از همان مجرا قضای حاجت می‌کند «لَيْسَ لَهُ إِلَّا دُبْرٌ كَيْفَ

يُورَثُ» مورثان او و ارث دهنده‌های او چگونه به او ارث بپردازند؟ «فَقَالَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ وَ يَجْلِسُ عِنْدَهُ أَتَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَدْعُونَ اللَّهَ» نه تنها خود امام که قرعه می‌زند دعا کند همه حاضران دعا کنند آن‌گاه «وَيُجِيلُ السَّهَامَ عَلَيْهِ» خود آن قرعه زن جولان بدهد این سهام را بر او «عَلَيَّ أَيْ مِيرَاثٍ يُورَثُهُ» آیا به میراث مذکر یا به میراث مؤنث این ورقه‌ها را که نوشته مذکر، مؤنث، عبد الله، أمة الله و مانند آن «ثُمَّ قَالَ وَ أَيْ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنْ قَضِيَّةٍ يُجَالُ عَلَيْهَا بِالسَّهَامِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾»^۱ این واقع را نشان می‌دهد پس معلوم می‌شود که قرعه یک صبغه اماره دارد.

روایت پنجم این باب که مرحوم کلینی نقل می‌کند «عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ أَحْمَدَ ابْنَيْ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» که این ارسالش عیب ندارد، برای اینکه بزرگانی قبل از او هستند «عَنْهُمْ عَ فِي مَوْلُودٍ لَيْسَ لَهُ مَا لِلرَّجُلِ وَ لَا مَا لِلنِّسَاءِ إِلَّا تَقَبُّ يَخْرُجُ مِنْهُ الْبَوْلُ» این مولودی که این چنین است، نه نشانه ذکورت در او هست نه نشانه انونث «عَلَيَّ أَيْ مِيرَاثٍ يُورَثُ فَقَالَ إِنْ كَانَ إِذَا بَالَ يَتَنَحَّى بَوْلُهُ وَرِثَ مِيرَاثِ الذَّكَرِ» یعنی پراکنده می‌شود «وَ إِنْ كَانَ لَا يَتَنَحَّى» دور نمی‌شود «بَوْلُهُ وَرِثَ مِيرَاثِ الْأُنْثَى»^۲ این جزء علامات است، کاری به قرعه ندارد، این جریان قرعه در آن نیست منتها حالا چرا اینجا ذکر کردند؟ مرحوم کلینی این را از «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى» با سند دیگر نقل کرد مرحوم شیخ این را اضافه کرد اینجا جای این روایت نیست.

مرحوم شیخ طوسی دارد که «الْأَحَادِيثُ السَّابِقَةُ مَخْصُوصَةٌ بِمَا إِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ طَرِيقٌ يُعْلَمُ بِهِ أَنَّهُ ذَكَرٌ أَوْ أُنْثَى فَإِذَا أُمُكِّنَ عَلَيَّ مَا تَصَمَّنَتْهُ هَذِهِ الرُّوَايَةُ فَلَا يَمْتَنِعُ الْعَمَلُ عَلَيْهَا وَ إِنْ كَانَ الْأَخْذُ بِالرُّوَايَاتِ الْأَوَّلَةِ أَحْوَطَ» اگر با قرعه حل شد حل شد، وگرنه به این روایت عمل کنیم «أَقُولُ: وَ أَحَادِيثُ الْقُرْعَةِ كَثِيرَةٌ يَأْتِي بَعْضُهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۳

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۹۵.